

کیمیای اخلاق در غزالی

شهین اعوانی^۱

چکیده

مهم‌ترین موضوع در دو اثر اصلی برجای مانده از امام محمد غزالی یعنی کیمیای سعادت و احیاء علوم‌الدین، اخلاق است. او در آن دسته از مباحث اخلاقی که بین شرع و عقل اختلاف است، جانب شرع را می‌گیرد و در عین حال محاسن اخلاقی و تهذیب اخلاق را امری اکتسابی و تربیتی می‌داند و معتقد به دگرگونی اخلاق است. مقاله در صدد تبیین این موضوعات است که اولاً از نظر غزالی جایگاه اخلاق در تقسیم‌بندی علوم کجاست؟ و ثانیاً چگونه در تفکر او، اصول اخلاقی و شرعی کاملاً منطبق‌اند و در عین حال تهذیب اخلاق بر پایه عرفان، رکن اصلی کمال اخلاقی است؟

کلید واژه‌ها: غزالی، کیمیای سعادت، احیاء‌العلوم، تهذیب اخلاق، شرع، عقل، تربیت،

۱. عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. E-mail: shaawani@irip.ir

حمد متواتر و ثنای متکثر خدای را که... تحسین اخلاق را به
اجتهاد بنده و تشمیر او گذاشت و به تخویف و تخدیر، او را بر
تهذیب آن داشت، و بر خواص بندگان تهذیب اخلاق را به توفیق
و تیسیر خود آسانی داد و به آسان گردانیدن دشوار آن، بر
ایشان منت نهاد.

(احیاء العلوم، ربع مهلکات، ص ۱۰۳)

تحول تفکر غزالی در موضوع اخلاق

اوضاع و احوال سیاسی سال‌های زندگانی غزالی بیشترین تأثیر را در تحول تفکر او داشته‌است. این دوره اوج منازعات سیاسی میان سه سلسله عباسیان، سلجوقیان و فاطمیان بوده است (لائوست ۱/۲۶۱-۴۱).^۱ در دوره خلافت فاطمیان، اسماعیلیه مذهب رسمی دولت شد، خلیفه فاطمی به‌عنوان امام اسماعیلیه مورد اطاعت گروه کثیری از مسلمین بود. در این عصر طلایی، تفکر و ادبیات اسماعیلی به اوج شکوفایی خود رسید. فاطمیان به ترویج علم و هنر در زمینه‌های مختلف پرداختند و پایتخت نوینباد خود، قاهره را به مرکز زنده‌ای برای فعالیت‌ها و رقیب مهمی برای بغداد عباسی تبدیل کردند. از آن‌سو، خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی به مقابله و ستیز با آنان پرداختند. اسماعیلیه از آزادی مذهبی برخوردار شدند، اما عقایدشان را بیشتر به

۱. هانری لائوست استاد کلژدوفرانس و جانشین لویی ماسینیون، که در رشته جامعه‌شناسی، مکاتب و فرق اسلامی تخصص داشته، زوایای ظریف زندگی و شخصیت غزالی و حیات پرتلاطم او را از دیدگاه سیاسی بررسی کرده و نتیجه تحقیق خود را در قالب کتابی با عنوان *La Politique de Ghazali* در اواخر سال ۱۹۷۰ توسط انتشارات Paul Geuthner به چاپ رسانده است. این اثر با عنوان «سیاست و غزالی» به زبان فارسی نیز ترجمه و انتشار یافته که مشخصات کتابشناسی آن در منابع این مقاله ذکر شده است.

طریق شفاهی منتقل می‌کردند و علاقه‌ای به تاریخ‌نگاری و یا تدوین کتب عقیدتی نداشتند. اهمیت اسماعیلیان فاطمی بیشتر به سبب نقش آنان در پیشبرد تفکر و فرهنگ اسلامی بوده است. لویی ماسینیون، قرن چهارم هجری را قرن اسماعیلی دنیای اسلام نامیده است. در سال ۴۸۳ حسن صباح قلعه الموت را به تصرف خود درآورد و از آنجا مبارزه علنی خود را با سلجوقیان آغاز کرد و در مدت کوتاهی پیروان و گروه خاص خود را به میزان قابل توجهی افزایش داد. حسن صباح معتقد بود که عقل انسان عاجز از ادراک حقیقت است و لذا عقل برای معرفت حق، بسنده نیست. از آن سو، انسان‌ها را نمی‌توان به عقل و تشخیص عقلی خود رها کرد، زیرا آنها دچار شبهه و گمراهی خواهند شد و مستقلاً قادر به حل مسائل خود و درک حق و حقیقت نخواهند بود. او از این مقدمات نتیجه گرفت که در معرفت حق، حاجت به تعلیم معلم است، اما نه هر نوع معلمی؛ معلمی که عاری از خطا بوده و با علم خاص و تأییدات خداوند تبارک و تعالی بتواند بشریت را به صراط مستقیم هدایت کند. اما نظر به فقدان ضوابط عقلی برای شناخت امام معصوم، امامی که تعلیم و اطاعتش واجب است، همان امام اسماعیلی است که خود ادعای امامت داشته و حاجتی به اثبات امامتش نیست. غزالی به طور خاص این نظریهٔ تعلیم اسماعیلیه را در *فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة* که به *المستظهری* هم معروف است، نقد کرده است. او معتقد است که نظریهٔ تعلیم آنها فقط بهانه‌ای بوده است برای گریز از به‌جا آوردن احکام قرآن مجید و شرع اسلام. غزالی معتقد بود که اسماعیلیان با رد کردن معانی ظاهری قرآن کریم و تکالیف شرعی و تعلیم پیامبر اسلام، در واقع منکر نبوت و رسالت حضرت محمد(ص) شده، و خود را از دنیای اسلام طرد نموده‌اند. او اسماعیلیان را ملحد و بی‌دین می‌نامد و آنها را مستوجب هر نوع عقوبت و آزاری از جانب امت اسلامی و خلفای عباسی می‌داند. دقیق‌تر آنکه حمله غزالی به نظریه تعلیم امام معصوم، مبتنی بر نشان دادن ضرورت عقل در معرفت حق بوده است. غزالی معتقد بود که عقل نیاز به دسترسی به مرجعی غیر از خود عقل را نشان می‌دهد. برای غزالی معلم واقعی همان پیامبر اسلام است که از وحی خبر داده است و از راه تعلیم وی و قرآن است که هر مؤمنی می‌تواند احتیاجات معنوی خود را مرتفع

سازد. نابسندگی‌های عقل فقط هنگامی مشهود می‌گردد که انسان آن را وسیله کشف مسائلی که در حیطه خاص الهام است، قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، غزالی معتقد بود هرآینه مرجعیت پیامبر اسلام و قرآن مورد قبول باشد، عقل می‌تواند در بسیاری از مسائل صحت را از سقم تشخیص دهد. می‌دانیم که خود غزالی نیز مدتی تحت تأثیر تعالیم اسماعیلیان بود، او این نکته را در کتاب *المنقذ من الضلال* که شرح احوال روحانی و سیر و سلوک روحی و عقلی اوست، بیان کرده‌است. در آن دوران غزالی مطمئن بود که می‌تواند اقسام جویندگان حقیقت را فقط در یکی از چهارگروه بیابد که عبارت بودند از: متکلمان که خود را اهل رأی و نظر می‌دانستند؛ فلاسفه که خود را اهل منطق و برهان می‌شمردند؛ باطنیه که خود را اهل تعلیم و ملزم به اقتباس از امام معصوم می‌دانستند و بالاخره صوفیه که اهل مکاشفه و مشاهده بودند. غزالی مدتی افکار هریک از این گروه‌ها را مورد مطالعه قرار داد و پس از رد علوم کلام و فلسفه و تعالیم باطنیان، عاقبت به طریقه صوفیه روی آورد و برای نیل به حقیقت، راه تصوف را اختیار کرد. " (کیایی‌نواد، ۱۳۶۳، ۱۹۲). از این رو ریشه تفکر اخلاقی غزالی، صرفاً کلامی و پاسخگویی به شبهات متکلمین آن عصر نبوده، بلکه اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه وی نیز در روند قالب فکر اخلاقی و تحول روحی‌اش، به خصوص گرایش از شرع محض، به کمال اخلاقی از طریق ریاضت و تهذیب نفس به روش عرفا تأثیر داشته است. در زندگینامه خود *المنقذ من الضلال* می‌نویسد در بین فقیهان، عده‌ای را می‌شناخته که مثل امیران در جاه و مکتب می‌زیسته‌اند و ظاهرشان هیچ چیز از حشمت وزیران کم نداشته است. مثلاً مُشْطَب فرغانی چنان ظاهر آراسته‌ای داشته که در وجود او هیچ چیز، انسان را به یاد دین و خدا نمی‌انداخته است (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۲۸). غزالی (قبل از تحول روحی) وقتی در وضع و حال خود می‌اندیشید و لباس فاخر و مرکب قیمتی و سر و وضع آراسته خویش را که مخصوصاً در روزهای ورود به نظامیه، وی را به ورزا و امرای بزرگ مانند کرده بود، می‌دید، هیچ نشانی از پارسایی واقعی در وجود خود نمی‌دید. بعدها این وضع خود را نشانه «ریا» یافت و به تحلیل آن به‌عنوان یکی از آفت‌های فساد اجتماعی پرداخت.

یکی دیگر از دلایل گرایش غزالی به اخلاق عرفانی و تصوف، عدم پای‌بندی فقهای دوران به شریعت اصیل و انسانیّت‌پرور بوده است. او که خود برای فقه از جهات معنوی و مادی مزایای مهمی قائل شده (غزالی، ۱۳۳۳، ج ۱، صص ۳-۴)، و در موضوع فقه اعم از فروع و اصول تعداد قابل ملاحظه‌ای کتاب نگاشته و بعد به علوم مربوط به حیات اخروی و مسائل مربوط به اسرار عمیق دین علاقه‌مند شده است ... (همان، ص ۴)، نقل می‌کند که هر چند در بین فقها و محدثان بغداد تعداد انسانهای وارسته کم نبوده، ولی در بین سیصد یا چهارصد تن فقیه نظامیه، که در مجلس درس و مناظره غزالی حاضر می‌شده‌اند، اعمال بعضی از آنها آغشته با «ریا» بوده به طوری که گاهی طاعت برای خلق صورت می‌گرفته و نه برای خدا؛ و دیگر این که عده‌ای از آنان به طاعت کردن، مُعْجَب بوده‌اند (غزالی، ۱۳۵۹، صص ۱۳۹-۱۴۲) و اندیشه‌ای جز جاه‌طلبی، مال‌اندوزی و دنیاجویی نداشتند. مشاهده تظاهر و ریا در فکر، قول و عمل اطرافیان، غزالی را از علم و موقعیت خویش بیزار می‌کرد.^۱ در *منهاج‌العابدین*، طرح «عقبه بواعث»، اشاره کلی به موضوع «ریا و عُجْب» دارد و می‌گوید اگر کسی از این دو فارغ شود، با نشاط تمام روی به عبادت خواهد آورد و با شوق و رغبت، بدان قیام خواهد کرد.^۲

شاید دلیل اصلی مخالفت او با فلاسفه، متکلمان و فقیهان هم بدین جهت بوده است که هر یک از علوم فلسفه، کلام و فقه، ایجاد تعصب می‌کند و از این منظر، حقیقت فدای تعصب می‌شود. به‌علاوه قائلین به آن، خود را به لحاظ عملی ملتزم به

۱. از حضرت رسول (ص) نقل می‌کند که فرمود: «سه چیز است که هر که اندر وی یکی از آن سه بُود، منافق باشد؛ گرچه دائم نماز برپاکننده و روزه دارنده بُود: چون سخن گوید، دروغ باشد، و چون وعده دهد، خلاف کند، و چون امانت به وی بسپارند، خیانت کند» (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۹). حق تعالی بر اسماعیل (ع) ثنا کرد که صادق‌الوعد بود (همانجا).

۲. غزالی عامه اهل سنت را اصحاب تخلیط دانسته است که گاهی متنبه و بیدار می‌شوند و ذکر منت خدای تعالی را می‌گویند و باری دیگر غافل شوند و عُجْب آورند. علت آن را نیز عارضه غفلت، فترت در اجتهاد و نقص در بصیرت دانسته‌است. در این مورد حال قَدْرَبان و معتزله را از جهت اعتقاد ایشان محبط دانسته که با عُجْب توأم باشد (غزالی، ۱۳۵۹، ص ۱۷۲).

عقاید خویش نمی‌دانند و لذا قیل و قال هیچ‌یک از آنان در کمال اخلاقی و سلامت رفتار فردی و اجتماعی مؤثر نیست.

کیمیای اخلاق

«اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) می‌باشد، به گفته راجب اصفهانی در *مفردات*، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می‌گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است.»

غزالی حقیقت خُلُق نیکو را چنین تبیین می‌کند:

"بدان که آدمی را از دو چیز آفریده‌اند: یکی کالبد که به چشم سر بتوان دید و دیگری روح که جز به چشم دل، نمی‌توان به آن راه یافت. هر یکی از این دو را نیکویی و زشتی است. یکی را حُسْنِ خُلُق گویند و آن دیگر را حُسْنِ خُلُق. حُسْنِ خُلُق عبارت از صورتِ باطن است، چنان‌که حُسْنِ خُلُق عبارت از صورتِ ظاهر است.

و همان‌طور که صورتِ ظاهر نیکو نباشد، مگر آن‌که چشم نیکو بُود و بس یا دهان نیکو بُود و بس، یا... تا آن‌گاه که بینی و چشم و دهان جمله نیکو نُبُود و اندر خور یکدیگر نُبُود، هم‌چنین صورتِ باطن نیکو نُبُود تا آن‌گاه که چهار قوت اندر وی نیکو نُبُود: قوَّت علم، قوَّت خشم، قوَّت شهوت و قوَّت عدل میان این هر سه".

(غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶).

رسول (ص) اندر دعا می‌فرمود: «بار خدایا! خُلُق مرا نیکو آفریدی، خُلُق من نیز

نیکو گردان» (همان، ص ۴).

در دیباجه کیمیای سعادت، تأکید می‌کند که «چون گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و خسیس است، ممکن نگردد وی را از این نقصان به درجه کمال رسانیدن، الا به مجاهدت و معالجت.» (همان، ص ۵).

و چنانکه شناخت آن کیمیا — که مس و برنج را به صفای زر خالص رساند — دشوار بود، و هر کس نشناسد، همچنین این کیمیا — که گوهر آدمی را از خست بهیمنیت به صفا و نفاست ملکیت رساند تا بدان، سعادت ابدی یابد — هم دشوار بود و هرکسی نداند و همانطور که کیمیا را نمی‌توان در گنجینه هر پیرزنی یافت، زیرا جای آن در خزانه ملوک است؛ جای کیمیای سعادت ابدی نیز در خزانه ربوبیت است و جای این خزانه در آسمان، جواهر فرشتگان و در زمین، دل پیغمبران می‌باشد. پس هر که این کیمیا جز از حضرت نبوت جوید، راه غلط کرده باشد، و حاصل کار وی جز پندار و گمان چیز دیگری نیست. فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٍ [۲۲/۵۰] باز بردیم و برکشیدیم از تو پرده گمان تو، چشم تو امروز تیزبین است. (همان، ص ۵)

از نظر غزالی هدف حق تعالی از ارسال صدویست و چهار هزار پیغمبر، یکی آن است که «نسخت این کیمیا در خلق آموزند، و با ایشان بگویند که جوهر دل را در بوته مجاهدت چون باید نهاد و اخلاق ذمیمه را که خبث و کدورت دل از اوست — از وی چون باید زدود، و اوصاف حمیده را به وی چون باید کشید.» و به اجمال، مقصود از کیمیا را چنین بیان می‌کند که آدمی از هر چه می‌نباید، یعنی صفات نقص، پاک و برهنه شود و به هر چه می‌باید، یعنی صفات کمال، آراسته گردد. سر جمله این کیمیا را روی‌گردانی از دنیا و روی‌آوری به خداوند می‌داند (همان، ص ۶). از این رو صفات نقص و اخلاق ناپسندیده نظیر خشم، بخل، حسد، کبر، عُجب و ریا و نفاق را «مهلکات» می‌نامد و آنها را در قالب ده کتاب در ریع سوم / حیات علوم الدین شرح می‌دهد. طریقه آراستن دل به اخلاق پسندیده، چون صبر، شکر، محبت، رضا، رجا و توکل نیز تحت عنوان «منجیات» در ده کتاب شرح داده شده است. از این رو، وی تنها به بررسی در منشاء عیوب نفسانی بسنده نکرده، بلکه به چاره‌جویی از رفع بیماریهای اخلاقی نیز پرداخته و معتقد است همان‌طور که هدف از مجاهده با نفس، یعنی همان جهاد اکبر، که طریقه صوفیه است، از بین بردن شهوات نفسانی نیست بلکه تعدیل آنهاست (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، صص ۵۴-۵۵)، در تربیت و ادب نیز سخن

از تغییر نیست، بلکه صحبت از اصلاح است و تأمین عدالت و حق هم که هدف دین است، بدون تربیت دینی ممکن نیست.

از نظر غزالی خُلق نیکو سعادت است که سه سبب دارد: یکی اصل فطرت، که آن عطا و فضل الهی است و بعضی افراد در اصل فطرت نیکو خُلق مثلاً سخی، متواضع و یا ... خُلق می‌شوند. دوم این که انسان اراده کند و خود را مکلف نماید که افعال نیکو انجام دهد و در این کار به قدری ممارست و اصرار بورزد تا این خُلق، عادت و ملکه او گردد و تکلف کاملاً زایل و اخلاق نیکو جزء طبع وی شود. به علاوه ثمره وی آن است که صفت خیر، درون دل می‌شود و سرّ این، علاقه میان دل و تن است (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۵). سوم، هم‌صحبتی با کسانی که اخلاق و افعال نیکو دارند نیز به ضرورت سبب خُلق نیکو در انسان می‌شود، هر چند خود از آن بی‌خبر باشد (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۳).^۱ هر کس که به کار نیکو عادت کند، اخلاق نیکو در او پدیدار می‌شود و سرّ این که شریعت کار نیکو فرموده همین است که مقصود از این، گردیدن دل از صورت زشت به صورت نیکوست (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۱). هر کسی که این سه نصیبش گردد، به درجه کمال اخلاقی می‌رسد و هر که از این هر سه محروم ماند در شقاوت کامل است. عده‌ای هم بین او می‌باشند که درجات مختلف از سعادت و شقاوت را برگرفته‌اند (همان، ص ۱۳). حق تعالی چنین تقدیر کرده که عده‌ای کردار و رفتارشان سبب سعادت‌مندی و عده‌ای دیگر سبب شقاوت‌مندی گردد. آدمی خود نمی‌تواند خویشتن را بشناسد و به اراده خود، خوشبخت و سعادت‌مند باشد؛ مگر به فضل الهی. بر مبنای فکر اسلامی، غزالی نیز تأکید می‌کند نمونه کامل اخلاق، از بدو خلقت تا ختم آن در وجود شخص پیامبر(ص) و درجه کمال نبوت ایشان متحقق شده است.

پیامبران راه سعادت و شقاوت را بر مردم آشکار ساختند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص

۱. علامات خوی نیکو همان است که خداوند در سوره مومنون از آیه اول تا آخر آیه دهم فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. و...».

۱۲-۱۳)'. به این ترتیب می‌بینیم که اخلاق در غزالی، فردمحور است، ولی او اخلاق را به تنهایی، غایت کمال فردی نمی‌داند، زیرا کمال خُلق آن است که عنان خویش را به دست شرع دهد و فرمانبرداری از شرع بر وی آسان شود و در باطن هیچ منازعت و گرانی با شرع نماند. در این باره در کیمیای سعادت، که آن را «به حقیقت کیمیای سعادت ابدی» می‌داند، به آیه شریفه فَلَآ وَرَبُّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا (سوره نساء، آیه ۶۵)، استناد می‌کند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶). پس احیای حقیقی اسلام به معنای احیای اخلاق جمعی مسلمانان از طریق تحوّل در اخلاق فردی آنان است. در *المنقذ من الضلال* نیز می‌گوید:

" اکنون مشتاق اصلاح خود و دیگرانم... پس از خداوند می‌خواهم ابتدا مرا اصلاح کند و سپس مرا وسیله‌ای برای اصلاح دیگران قرار دهد؛ مرا هدایت و سپس وسیله‌ای برای هدایت دیگران کند" (غزالی، ۱۳۹۷، ق.، ص ۴۳).

در غزالی، اخلاق، صورت باطن (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶) و نسبت خُلق و خُلق، همان نسبت ظاهر و باطن است. در تعریف خُلق گفته است: خُلق «عبارت است از هیئتی راسخ در نفس، که کارها از آن به سهولت و آسانی صادر شود، بی آن که به اندیشه و رویت [فکر و تأمل] حاجت بُود. پس اگر هیئت چنان باشد که از او فعلهای خوب که در عقل و شرع ستوده بُود صادر گردد، آن را خوی نیک خوانند و اگر فعلهای زشت از او صادر شود، آن را خوی بد گویند.» (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۱۳). غزالی خوی را کردار، قوّت و معرفت نمی‌داند زیرا خُلق «هیئت نفس و صورت باطنه آن» است (همان، ص ۱۱۴)، بلکه خوی خوش صفت سید پیامبران و فاضل‌ترین اعمال صدیقان و ثمره مجاهده متقیان و ریاضت متعبدان است (همان، ص ۱۰۳). در

۲. متن کتاب نصیحه الملوک را غزالی به زبان فارسی قدیم، متعلق به سده پنجم هجری، در موضوع اخلاق نوشته که در میان مؤلفات آن قرن، منزلتی رفیع و مقامی ممتاز یافته است. این کتاب به فاصله کمتر از یک سده بعد از تألیف، به زبان عربی ترجمه شده و عنوان التبر المسبوک فی نصیحه الملوک دارد که توسط صفی‌الدین ابوالحسن علی بن مبارک بن موهوب إربلی، از اعیان ادبا و شعرای نیمه دوم سده ششم هجری انجام شده است. غزالی در مؤلفات اخلاقی بر منابع و مأخذ مذهبی تأکید دارد و اگر از مبانی فکری-کلامی مطالبی اخذ یا اقتباس کرده باشد، سعی می‌کند تا محمل مذهبی آن را بیاید و آن را در قالب شریعت الهی قرار دهد.

ابتدای کتاب ریاضت نفس در بیان فضیلت خوشخویی و نکوهش بدخویی، فرمایش حق تعالی بر پیامبر را ذکر می‌کند که فرمود: **وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** (سوره قلم، آیه ۴) و می‌افزاید که خوی پیامبر، خوی قرآن بوده است. و در ادامه قول پیامبر را که فرمود **«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ»** (مرا بفرستاده‌اند تا خوی‌های نیک را تمام گردانم) نقل می‌کند. در همانجا در «چیستی دین»، «ایمان» و «عمل فاضل‌تر»، سخن از خوشخویی و گشاده‌رویی به بیان آورده و روایات و اقوال مختلفی را در برکات و ثمرات خوی خوش نقل کرده است (همان، صص ۱۰۷-۱۱۱). ولی به چیستی و حقیقت خوی خوش نپرداخته و فقط ثمره آن را بیان کرده است و به نقل از حضرت علی (ع)، آن را در سه چیز دانسته است: پرهیز از محرّمات، جُستن حلال و فراخ‌داشتن نفقه بر عیال. سئوالی که مطرح می‌شود این است که با این تفاسیر، آیا از نظر غزالی اخلاق در انسان، غریزی است یا اکتسابی؟ از عبارتی که در ذیل می‌آید، پاسخ غزالی فهمیده می‌شود:

" کودک در نزد پدر و مادرش امانت است. قلبش پاک و گوهرش نفیس و ساده و خالی از هر نقشی و صورتی است و پذیرای هر نقش، و به هر سو که او را متمایل کنند، متمایل شود. اگر او را به اعمال خیر عادت دهند بدان خصلت رشد یابد و در دنیا و آخرت خوشبخت شود، و پدر و مادر و هر معلمی که او را تعلیم می‌داده در ثواب او شریک باشند؛ و اگر او را به کارهای زشت عادت دهند، و چون بهایم واگذارندش، به شقاوت و هلاکت افتد و گناه بر گردن سرپرست و ولی او افتد" (همان، ص ۶۲).

ولی در عین حال، حُسنِ خُلُق، که اعتدال بین قوه عقل و کمال حکمت و اعتدال قوه غضب و شهوت و اطاعت آنها از عقل و شرع می‌باشد، تنها با تربیت بدست نمی‌آید بلکه به دو وجه حاصل می‌گردد: یکی به جود الهی و کمال فطری و دیگری به اکتساب این صفات به مجاهدت و ریاضت، یعنی به واداشتن نفس بر کارهایی که متقاضی آن خلق مطلوب است. (همان، ص ۵۰)

احیاء علوم الدین

احیاء علوم الدین، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اثر غزالی در دوران پختگی فکری و روحی اوست. در عظمت و اهمیت این کتاب گفته شده است: "اگر همه کتاب‌های عالم اسلام از میان می‌رفت و فقط احیاء باقی می‌ماند، با داشتن این کتاب، گویی چیزی از دست نرفته بود." (پورجوادی، ۱۳۷۹، صص ۵۲-۹۴). این کتاب را غزالی در دوران کناره‌گیری از تدریس در مدرسه نظامیه، و بعد از بروز دگرگونی‌های روحی و شوریدگی‌های فکری و بر اثر برگزیدن راه مجاهده و ترک مجادله، و در ایام سفر و اقامت چند ساله به شام و قدس و حجاز به رشته نگارش کشید و حاصل مراقبات صوفیانه و مطالعات عالمانه خود را در آن به ودیعت نهاد.

احیاء علوم الدین کارنامه عظیم غزالی در دوران عزلت اوست. نسخه چاپ سنگی آن کتابی بوده است بزرگ در حدود ۱۶۰۰ صفحه در قطع رحلی، که بعدها به مناسبت‌های مختلف تلخیص شده است. بهترین و اولین تلخیص از این کتاب، به دست خود مصنف، تحت عنوان "کیمیای سعادت" نوشته شد که از مهم‌ترین کتب اخلاقی و ادبی زبان فارسی است و همچون نسخه اصلی و کامل "*احیاء العلوم*" موجود نیست. متن *کیمیای سعادت* در مقام مقایسه، متنی کامل و موثق از تعالیم غزالی است. اساس *احیاء العلوم*، بر اندیشه تربیت و اخلاق است، ولی در *کیمیای سعادت* مسائل تربیتی کمتر می‌شود و اخلاق پررنگ می‌گردد. هدف غزالی از «اخلاق» در *احیاء العلوم*، در واقع تربیت صوفیانه است. در نزد هیچ متفکر اسلامی، به اندازه غزالی تا این حد، فکر مستقل و بدیع راجع به اخلاق را نمی‌توان یافت (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۸۷).

تلخیص دیگر از *احیاء العلوم*، *لباب الاحیاء*، از برادرش شیخ احمد غزالی است؛ *منهاج القاصدین* از ابن‌الجوزی؛ *عین العلم* از محمدبن عثمان بلخی و *محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء* از ملامحسن فیض کاشانی، دیگر تلخیص‌هایی است که از این کتاب صورت گرفته. البته در میان همه تلخیص‌ها، *محجة البیضاء* منزلت ممتازی دارد.

کتاب منقسم است به چهار بخش عبادات، عادات، مهلکات و منجیات، که هر

یک از این بخش‌ها مشتمل بر ۱۰ کتاب است؛ غزالی در مقدمه *احیاء می‌گوید* که این نحوه تدوین را از کتب فقه گرفته است تا سبب رغبت فقه‌دوستان به مطالعه آن باشد، زیرا کتب آنها هم منقسم به چهاربخش است. البته ماهیت مطالب کتاب نیز به گونه‌ای است که این تفکیک را برمی‌تابد. به هر حال اربعین *فصول احیاء علوم‌الدین* عبارت‌اند از:

۱. ربع عبادات: کتاب العلم، کتاب قواعد العقاید، کتاب اسرار الطهاره، کتاب اسرار الصلاة، کتاب اسرار الزکاه، کتاب اسرار الصوم، کتاب اسرار الحج، کتاب آداب تلاوة القرآن، کتاب الاذکار و الدعوات و کتاب ترتیب الاوراد.
۲. ربع عادات: کتاب آداب الاکل، کتاب آداب النکاح، کتاب آداب الکسب و المعاش، کتاب الحلال و الحرام، کتاب آداب الالفه و الاخوة، کتاب آداب العزلة، کتاب آداب السفر، کتاب آداب السماع و الوجد، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، کتاب آداب المعیشتة و اخلاق النبوة.
۳. ربع مهلکات: کتاب شرح عجائب القلب، کتاب ریاضة النفس، کتاب کسر الشهوتین [شهوة البطن و شهوة الفرج]، کتاب آفات اللسان، کتاب ذم الغضب و الحقد و الحسد، کتاب ذم الدنيا، کتاب ذم البخل و ذم حب المال، کتاب ذم الجاه و الرياء، کتاب ذم الکبر و العجب و کتاب ذم الغرور.
۴. ربع منجیات: کتاب التوبة، کتاب الصبر و الشکر، کتاب الخوف و الرجاء، کتاب الفقر و الزهد، کتاب التوحید و التوکل، کتاب المحبة و الشوق و الانس و الرضا، کتاب النية و الاخلاص و الصدق، کتاب المراقبة و المحاسبة، کتاب الفکر و کتاب ذکر الموت و ما بعده .

در ربع عبادات رابطه مخلوق با خالق، و در ربع عادات روابط آدمیان با یکدیگر، و در دو ربع مهلکات و منجیات رابطه آدمی با خویشتن مورد فحص و کاوش قرار می‌گیرد؛ و همین دو ربع مهلکات و منجیات است که در تبیین نظریه اخلاقی او در باب معنای راستین حسن خلق و شیوه تهذیب اخلاق، مد نظر مؤلف مقاله است. زیرا در ربع مهلکات است که غزالی درباب علم اخلاق و تزکیه قلب و درمان رذایل با ما سخن می‌گوید و در ربع چهارم به بررسی فضایل یا صفات نجات‌بخش (المنجیات)

می‌پردازد که نشان‌دهنده مساعی مثبتی است که سالک برای تقرب به حق، مصروف می‌دارد و شرحی دلکش از این موضوع می‌آورد. فضایی که از نظر رتبه بر بقیه مقدم‌اند عبارتند از: توبه، زهد، فقر و صبر. توبه متعلق به دوره تزکیه در عمر است که شرط لازم ورود به مراحل بالاتر است و نوعی دگرگونی معنوی است. تائب که می‌داند قلبش در ظلمات گناهان فرو پیچیده شده‌است، دچار ندامت می‌شود و برای همیشه آنها را ترک می‌گوید، و برای این است که باید قبل از هر چیز حب دنیا را ریشه‌کن کند. زهد اعراض از چیزی است و اقبال به چیزی بهتر و عالی‌تر. در زهد بالاترین مرتبه، محبت به حق است که ما را وامی‌دارد تا بهشت و جهنم را هم فدای خدا کنیم، و این مرتبه زهد مطلق است. زاهد واقعی آن است که با غوطه‌وری در محبت حق، به فقر و غنای دنیوی بی‌اعتنا شود. یکی دیگر از زیبایی‌های *احیاء العلوم* این است که هر کتاب با خطبه‌ای مناسب موضوع آغاز می‌شود. این خطبه‌ها در نهایت فصاحت کلام و دلنشینی اقامه شده‌است، و چنان است که با دقت و غور در خطبه می‌توان به کیفیت مطالب آن فصل پی‌برد. نکته دیگر آنکه عده‌ای از محققین معتقدند که غزالی مانند بسیاری از نویسندگان قرون وسطی مطالب آثار دیگران را، بدون ذکر مأخذ در *احیاء العلوم* نقل کرده و در این کار از پیشینیان و معاصرین خود پیشی گرفته و نسبت به دیگران در این کار مهارت بیشتری از خود نشان داده‌است. نباید این موضوع را از نظر دور داشت که کتابی با این حجم را نمی‌توان صرفاً به کمک حافظه، و با منابع و مأخذ محدود تألیف کرد (پورجوادی، ۱۳۷۹، صص ۵۲-۹۴).

اخلاق در احیاء

شاید اگر این بخش از مقاله عنوان "صورتگری چینی" می‌داشت، مناسب‌تر می‌نمود. همان حکایت نقاشی رومیان و چینیان؛ رومیان صورتگری می‌کردند و چینیان زنگار می‌زدودند، چون پرده برانداختند، آنچه در جانب رومیان بود، به صد تالو خود را می‌نمود. این حکایت را غزالی در *احیاء العلوم* در کتاب «شرح عجایب دل» برای تبیین علم علماء و اولیاء ذکر کرده‌است. از نظر او علماء و حکماء

می‌کوشند تا علم کسب کنند و آن را به شیوه صورتگران رومی به درون قلب خویش برند؛ و کار اولیاء خدا و صوفیه این است که قلب را تصفیه کنند و آن را از هر گونه زنگ و کدورت پاک کنند، تا آنچه را علماء به شیوه اهل روم در قلب نقش می‌کنند، آنها با روشنی و جلایی افزون‌تر به دست آورند.

در این بخش از مقاله برای رعایت اختصار، از تمام مطالب ربع مهلکات، نکاتی از کتاب "شرح عجایب دل" و کتاب "ریاضت نفس"، به قدر وسع، مطرح می‌شود تا جلوه صورتگری چینی غزالی نشان داده شود. گرچه باید اذعان داشت که امهات نظریه غزالی در باب اخلاق و مجاهده با نفس و تزکیه قلب و درمان رذایل در همین دو بخش به تفصیل ذکر شده است. غزالی در خطبه آغازین کتاب «شرح عجایب دل» می‌گوید: "مستعد معرفت به دل است، نه به جارح‌های از دیگر جوارح او. پس دل است که داندۀ خدای است و اوست که کارکننده است برای رضای او، و اوست که شتابنده و متقرب است به حضرت الهی، و اوست که راه راست نمایندۀ است بدو؛ و جوارح دیگر جز اتباع و خدم و آلات او نیستند" چنانکه از این مطلع برمی‌آید، او معتقد است عجایب دل و اسرار آن از عالم ملکوت است، و کمتر کسی است که به فهم حقیقت جان خویش موفق باشد. چنانکه از حضرت رسول نقل است که فرمود: *أن الله يحول بين المرء و قلبه؛ و حایل شدن خداوند بدین معناست که وی را مانع شود از مشاهده و مراقبه و صفت‌های آن. پس دانستن دل و حقیقت اوصاف او، اصل دین است و قاعده طریق سالکان. زیرا که إذا أراد الله بعبد خيراً جعل له واعظاً من قلبه، چون خدای تعالی به بنده‌ای نیکویی خواهد، از دل وی، برای وی واعظی سازد. و "من كان له من قلبه واعظ، كان عليه من الله حافظ". هرکه را از دل وی، پنددهنده‌ای باشد، از حق تعالی بروی نگاه‌دارنده‌ای بود. و این دل آن است که ذکر در وی قرار گیرد. ألا بذكر الله تطمئن القلوب (سوره رعد، آیه ۲۸). غزالی بر این امر تأکید می‌کند که به علم باطن است که می‌توان از حقیقت دل آگاه شد، و اگر انسان بداند هدف از خلقت او سفر به سوی خداوند است، همه اعضاء و جوارح را به خدمت دل می‌گیرد تا دل، راه سفر را به سلامت طی کند. مرکب دل در سفر او به سوی خداوند، تن است؛ توشه او علم است و رسیدن به علم منوط به عمل صالح است و کمال و*

سعادت آدمی این است که شایسته جوار حضرت حق شود. غزالی تأکید می‌کند همه هم و غم بنده باید مصروف این امر شود که دل را جز به افعال و اعمال پسندیده مسپارد، تا در آینه دل، هر روز نور و ضیاء و اشراق، زیادت گردد؛ و همه اینها مرهون جهاد و همت معنوی است که والذین جاهدوا فینا لنهدیئهم سُبُلَنَا (سوره عنکبوت، آیه ۶۹). تمام تلاش غزالی در بخش شرح عجایب دل مصروف این ماجرا است که تحت عناوین مختلف و به وجوه مختلف که چهارده عنوان است، به صافی کردن دل و روشن کردن چراغ ایمان در دل تأکید کند، از استشهادات زیبای او یکی این روایت منقول از پیامبر است که إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. و کم نیستند استشهادات او که مبتنی بر روایات و آیات مختلف هستند.

غزالی که در کتاب «شرح عجایب دل» ما را به ایمانی درونی فرامی‌خواند، در کتاب ریاضة النفس، نظریه اخلاقی خود را بیان می‌کند. ابتدا خُلق را تعریف می‌کند که خُلق صورت باطن آدمی است، و عبارت است از هیأتی راسخ در نفس که کارها از آن به سهولت و آسانی صادر شود، بی‌آنکه به اندیشه و رویت حاجت بود؛ و در باطن چهار رکن است که از خوبی آن چهار رکن، خوش‌خویی، تمام شود و آنها قوه علم و قوه غضب و قوه شهوت و قوه عدل هستند، و عدل آن است که غضب و شهوت را تحت اشارت عقل و شرع درآورد. و از اعتدال این چهار اصل، همه خوی‌های نیکو حاصل شود.

غزالی به تصریح بیان می‌کند که می‌توان به ریاضت، نفس را تزکیه و اخلاق را تهذیب کرد. زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نبود، وصیت‌ها و پندها و تأدیب‌ها باطل بود. او می‌گوید موجودات دو قسم‌اند؛ آنها که به کمال‌اند چون آسمان و ستارگان و اندام‌های ظاهر و باطن آدمی؛ و آنها که در ایشان قوت پرورش است که می‌توان به ریاضت و مجاهده، فرمان‌بردارشان کرد. نکو‌خویی و اعتدال قوا، یا به وجود کمال الهی و فطری است که بعید نیست در طبع و فطرت، حاصل آید. چنان‌که در حضرت عیسی و حضرت یحیی - علی نبینا و علیهم السلام - بود؛ و دیگر به کسب و به مجاهده و ریاضت و واداشتن نفس به کارهایی که خوی مطلوب اقتضاء کند. همان‌گونه که تن در ابتدا کامل آفریده نشده، و کمال و قوت او به نشو و تربیت به

غذا است، نفس ناقص قابل کمال آفریده شده و کمال او به تزکیه و تهذیب اخلاق است. اینکه منظور غزالی از اکتسابی بودن اخلاق چه بوده؟ در طول سالیان دراز محل گفتگو و مناقشه بوده است، چنانکه کمی پس از فوت او عین‌القضاة همدانی در این باره ابراز نظر نموده است، و گویا او اولین کسی بوده که از این زاویه به مباحث اخلاقی غزالی نگریسته است. بگذریم از اینکه قاضی همدانی، امام را به طرح موضوعی بس بدیهی محکوم کرده است. او می‌فرماید "بدان ای دوست عزیز، که آن دلیل که خواجه امام غزالی آورده است برآنکه اخلاق تغییر پذیرد، چیزی مشکل نیست تا توان گفت که قدما ندانسته‌اند. و این مذهبی قدیم است که اخلاق تغییر نپذیرد، و چندین هزار ورق در آن سیاه کرده‌اند. و اگر کشف آن اشکال بدین آسانی بودی، مگر چندین دراز بنکشیدی و قدما از آن مذهبی برنساختندی" (عین‌القضاة همدانی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۳۱۹). البته این امر بعید نیست اگر عده‌ای گفته باشند نفس تربیت‌پذیر نیست و امام محمد غزالی خواسته باشد بدون ذکر اسم از آنها، نظر خود را بیان کرده باشد. گو اینکه ما بسیار شنیده‌ایم که؛ تربیت نااهل را چون گردکان برگنبد است. و یا آنچه منسوب به فردوسی است که گفته است،

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت
 به زیر انگبین ریزی و شهد ناب دهی آبش از آب دُرّ و خوشاب
 سر انجام گوهر به بار آورد همان میوه تلخ بار آورد!

و حتی اگر اینطور بوده باشد که امام محمد غزالی، جواب پرسش مقدر را داده است، خالی از لطف نیست که این خود، نشان از اهتمام او به تذکر و توجه به مخاطب دارد. کما اینکه هر دو کتاب *احیاء علوم‌الدین* و *کمیای سعادت* مشحون از این تذکرات و تنبیهاست. استشادات او به آیات و روایات در تبیین علم‌آموزی و گذر از مرحله حجاب حس به عالم نور، نمونه‌ای از همین دست تذکرات است. می‌گوییم تذکر، چون در سنت عرفانی ما، همین مقوله تذکر، روشی بوده که بسیاری آن را به کار می‌بسته‌اند. گو اینکه وقتی شهید عین‌القضاة می‌گوید قدما اشاره به کمال اخلاق بعد از مرگ داشته‌اند، باز خود بیان نمی‌کند که قدما کیستند؟ و بنابراین نقدی که به تلخی به امام محمد غزالی وارد دانسته به طریقی موجه بر خود وی نیز

وارد است. در هر صورت، غزالی کتاب «ریاضة النفس» را در یازده بیان، تنظیم کرده است و با برشمردن بیماری‌های نفس، راه‌های معالجه این بیماری‌ها را نیز یک‌به‌یک برمی‌شمرد. غزالی به ظرافت به این نکته اشاره می‌کند که همچنان که نسبت تن به گل است، نسبت روح به خدای تعالی است؛ از این رو است که خداوند نفس را به خود اضافه کرده و فرموده است نفخت فیه من روحی (سوره حجر، آیه ۲۹). او امهات خوی‌های نیک را این‌چهار برمی‌شمرد؛ حکمت، شجاعت، عفت و عدل؛ و کمال آدمی را در اعتدال این چهار قوه می‌داند.

سخن پایانی اینکه؛ اخلاق در غزالی، علمی شرعی و اکتسابی است. سراسر کتاب نصیحة الملوک مشحون از جامعیت اخلاق شرعی و معارف عرفانی و به طور کلی «حکمت عملی» اعم از انفرادی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد. با مطالعه/احیاء علوم‌الدین، کیمیای سعادت و نصیحة الملوک در می‌یابیم چه غزالی مرحله اول زندگی یعنی «غزالی فقیه اصولی متکلم» و صاحب منصب کرسی ریاست و ندیم مقام وزارت و امین دستگاه خلافت؛ و چه غزالی مرحله دوم یعنی دوره پس از تصفیه و تطهیر دل در سایه ریاضت و مجاهده نفس، همان «صوفی وارسته، تسلیم جاذبه گریز و رهایی» (زرین‌کوب، ۱۳۵۳، ص ۱۲۷)، آزادشده از جلال و حشمت فقیه بزرگ بغداد و... اخلاق را فقط در حیطة شرع می‌دیده و معتقد بوده است فلسفه، کلام، تصوف در مسائل الهی باید بر بنیان دین استوار شوند و با اصول آن هماهنگ گردند.

همچنین طبق نظر وی، همه امور اخلاقی دو طرف «محمود» و «مذموم» دارند که مقصود حفظ «اعتدال» برای کسب کمال اخلاقی دنیوی و غایت سعادت اخروی است. مثلاً به بخیل توصیه می‌شود آن قدر مال خود را به دیگران ببخشد تا اعطای مال یا بخشیدن بر او آسان گردد و بخل نورزد؛ ولی نه به حدی که به «اسراف»، که مذموم است، بیانجامد. غزالی ترازو و معیار چنین حدی را «شریعت» می‌داند و می‌گوید همانطور که ترازوی علاج تن، علم طب است، معیار عمل اخلاقی نیز شریعت می‌باشد. آنچه مطابق فرمان شریعت است، باید همان را انجام داد. کمال خلق آن است که انسان عنان اراده خویش را به دست شرع سپارد و فرمانبرداری از

آن را دوست بدارد و بداند که بندگی و متابعت شریعت راه سعادت آدمی است (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۱۵-۱۶). چون بعد از مرگ، سروکار آدمی با حق خواهد بود، و الیه المرجع و المصیر، هر کسی را قرارگاه با کسی است، سعادت وی آن باشد که دوستدارش باشد و هر چند دوست تر دارد، سعادت او بیشتر می شود؛ از آن که لذت و راحت از مشاهدت محبوب زیادت بود. (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۶۳). پس به ضرورت، متابعت شریعت و ملازمت حدود احکام، ضرورت راه سعادت است و معنای زندگی همین است و هر که از حدود شرع، به تصرف خویش، درگذرد، به هلاکت نزدیک می شود (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۶۴-۶۵). بنابراین، اخلاق غزالی صرفاً شرعی است. از نظر او اخلاق بر مبنای تکلیف شرعی تا حدی که از تکلف به صورت طبع درآید، نیکوست و این ابتدای سعادت است؛ ولی سعادت واقعی انسان وقتی است که جوهره اش، فرشته شود و صفات غریب این عالم را از خود دور نماید. با صفت فرشتگی، اعمال از عالم بشریت می گذرد، به حقیقت حق واصل و صرفاً به عشق حضرت الاهیّت انجام می پذیرد (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۱۱-۱۸). غزالی، همه نکات اخلاقی مورد نظر خود را از قول دیگران بیان می کند. غالب استنادات او از قرآن، حدیث، روایات و گفتار خلفاست و از فلاسفه و متفکرین نقلی ندارد. مثلاً وقتی درباره «حسد» سخن می گوید، از آیات قرآنی، احادیث حضرت رسول (ص)، موسی (ع)، زکریا (ع)، انس، عون بن عبدالله، بکر بن عبدالله، ابن سیرین، حسن بصری و... نقل قول می آورد و در تأکید مطالب، از اخباری که در مذمت آن آمده، نقل می کند (همان، صص ۱۲۳-۱۳۲). غزالی بر این اعتقاد نیست که ارسال رُسل به منظور نیکویی و راه آنان و اولیائشان را ادامه دهند، فرستاده شده اند. انبیاء آمده اند «تا خلق را از دنیا به آخرت خوانند و آفت دنیا و بلا و محنت وی فرائق بگویند، تا از وی [دنیا] حذر کنند» زیرا دنیا سر همه شرها و منشاء گناهان است و دوستی آن ریشه و اصل همه معصیت هاست (همان، صص ۱۳۴-۱۳۵). لذا اخلاق غزالی، کیمیایی درون دینی است و کسانی که در خارج از شرع اسلامی باشند، را شامل نمی شود.

منابع

- پورجوادی، نصرالله، غزالی و مآخذ صوفیانه او، مجله معارف، دوره هفدهم، شماره ۳، صص ۵۲-۹۴
- زرین‌کوب، عبدالحسین، فرار از مدرسه، دربارهٔ زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۳.
- عین‌القضات، عبدالله بن محمد؛ نامه‌های عین‌القضات همدانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- غزالی، ابو حامد محمد؛ احیاء علوم‌الدین؛ ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- همو؛ المستصفی من علم الاصول، ج ۲، قاهره، ۱۳۳۳ه/ ۱۹۱۴م.
- همو؛ المنقذ من الضلال، به کوشش حسین حلمی بن سعید استانبولی، استانبول، ترکیه، ۱۳۹۷ هـ/ ۱۹۷۷ م.
- همو؛ جواهرالقران، ترجمه حسین خدیوچم، چاپ سوم، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۵.
- همو؛ کیمیای سعادت، تصحیح حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱
- همو؛ مجموعه رسائل الامام الغزالی، ج ۱، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- همو؛ منهاج‌العابدین، ترجمه عمر بن عبدالجبار سعدی ساوی، تصحیح احمد شریعتی، انجمن حکمت و فلسفه اسلامی، تهران، ۱۳۵۹.
- همو؛ نصیحة‌الملوک، تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات جلال‌الدین همایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۱.
- کیایی‌نژاد، زین‌الدین، ۱۳۶۳، ارزش عقل از نظر غزالی، مجله معارف، شماره ۳، صص ۱۹۹-۲۰۸.
- لائوست، هانری، سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفر، ج ۲، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴.